

نگاهی به بحران اوستیای جنوبی و هجوم روسیه به گرجستان

ولی کوزه گر کالجی*

در جنگ، حقیقت باید در محاصره دروغ قرار گیرد.
وینستون چرچیل

چکیده

رویارویی نظامی فدراسیون روسیه و گرجستان فراتر از بدترین پیش بینی‌ها درباره مسئله آبخازیا و اوستیای جنوبی بود. رویدادهای هشتم تا دوازدهم اوت ۲۰۰۸ در روابط مسکو و تفلیس، بار دیگر توجه جهان را به منطقه استراتژیک قفقاز جلب کرد. قفقاز بعنوان حلقه پیوند آسیا و اروپا، منطقه‌ای است استراتژیک که اجزای تشکیل دهنده آن به یکدیگر وابسته‌اند و هر دگرگونی در یکی از آنها، در نقطه دیگری از منطقه بازتاب می‌یابد. افزون بر آثار منطقه‌ای، به سبب افزایش اهمیت ژئوپلیتیکی قفقاز پس از جنگ سرد و تبدیل شدن منطقه به میدان رقابت قدرتهای فرامنطقه‌ای، بحران اوستیای جنوبی بی‌درنگ ابعاد بین‌المللی گرفت و موجب رویارویی روسیه و جهان غرب شد. در این نوشتار، با مبنا قرار دادن سطوح پنجگانه تحلیل پاتریک مورگان به واکاوی بحران پیش آمده از دیدگاه روابط بین‌الملل می‌پردازیم و دور از هرگونه گرایش سیاسی و برپایه بیطرفی علمی، ابعاد مسئله را از دیدگاه حقوق بین‌الملل بویژه منشور ملل متحد بررسی می‌کنیم.

پیشگفتار:

انرژی و رقابت قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، پیچیدگیهای شگرفی در حوزه قفقاز پدید آورده است. در حقیقت بحران اوستیای جنوبی و رویارویی نظامی روسیه و گرجستان برآیند این پیچیدگیها است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سه کشور مستقل آذربایجان، گرجستان و ارمنستان در منطقه قفقاز پا گرفت؛ اما به سبب همخوان نبودن مرزهای سیاسی با مرزهای قومی و نژادی در سطح فراملی، پنج

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱ میلادی به پا گرفتن فضای ژئوپلیتیک تازه‌ای در منطقه قفقاز در جهان پس از جنگ سرد انجامید. شرایط ویژه جغرافیایی، گوناگونی قومی، نژادی و مذهبی، میراث دوران حاکمیت سوسیالیسم در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، موقع استراتژیک، منابع گرانسنگ

* پژوهشگر در حوزه مطالعات بین‌المللی

از تجاوز شمرده می‌شود و در بردارنده مسئولیت بین‌المللی است.

چارچوب مفهومی و تئوریک

دیوید سینگر از کارشناسان در زمینه روابط بین‌الملل، بر این باور است که گزینش هر سطح تحلیل بستگی به موضوع پژوهش دارد و به دلخواه پژوهشگر نیست. با توجه به این نکته و در نظر گرفتن همه متغیرها، در این نوشتار با مبنای قرار دادن پنج سطح تحلیل از نظریه پرداز برجسته روابط بین‌الملل، پاتریک مورگان (Patrick M. Morgan) به واکاوی بحران اوستیای جنوبی پرداخته شده است. مورگان در کتاب «تئوری‌ها و رویکردها در سیاست بین‌الملل» (Theories and Approaches to International Politics) پنج سطح تحلیل در حوزه روابط بین‌الملل به دست

منطقه خودمختار در این بخش پدید آمد. در جمهوری گرجستان سه واحد خودمختار نخجوان و ناگورنو-قره‌باغ به دگرگونی‌های سیاسی-امنیتی و اجتماعی منطقه قفقاز ویژگی بخشیده است.

ولی رویدادهای هشتم تا دوازدهم اوت ۲۰۰۸ در گرجستان، در چارچوب کوشش دولت گرجستان برای بازگرداندن یکپارچگی سرزمینی خود و پایان بخشیدن به بحران ۱۷ ساله جدایی خواهی در این کشور پیش آمد. بحران از نخستین روزهای اوت با بروز خشونت در اوستیای جنوبی آغاز شد و در ۸ اوت با یورش ارتش گرجستان به مرکز این منطقه به درگیری مستقیم نظامی میان جدایی خواهان و نیروهای گرجی انجامید. سپس، دولت روسیه با متهم کردن گرجستان به نسل‌کشی، نیروهای خود را برای پاسداری از ساکنان اوستیای جنوبی که بسیاری از آنان گذرنامه روسی دارند به منطقه فرستاد و واحدهای نظامی گرجستان را پس راند. با میانجیگری قدرتهای اروپایی بویژه فرانسه، آتش بس برقرار شد ولی با وجود این دولت روسیه در ۲۶ اوت اعلام کرد که از این پس حق حاکمیت گرجستان بر اوستیای جنوبی و آبخازیا را به رسمیت نمی‌شناسد و این دو منطقه را دو جمهوری مستقل می‌داند.

پرسشهای اصلی در این نوشتار عبارت است از:
۱- واکنش سخت و گسترده دولت روسیه به اقدام محدود دولت گرجستان در چارچوب مرزهای رسمی خود (بی هرگونه داور و ارزش گذاری درباره اقدام تفلیس) از چه رو بوده است؟ ۲- بر پایه موازین و قواعد حقوق بین‌الملل، اقدام دولت روسیه چگونه تفسیر می‌شود؟ در پاسخ به پرسش نخست، فرض بر این است که عواملی مانند ویژگیهای شخصی رهبران روسیه، اثرگذاری نهادهای فدرال، دگرگونی در جهتگیری سیاست خارجی، رویدادها در منطقه قفقاز و پویتهای بین‌الملل از جمله گسترش ناتو به خاور، مایه واکنش سخت دولت روسیه شده است.

در پاسخ به پرسش دوم نیز، می‌توان این فرضیه را پیش کشید که با توجه به مقررات منشور ملل متحد و قواعد حقوق بین‌الملل، اقدام نظامی کشوری در خاک کشور دیگر، دخالت در امور داخلی کشور دوم و نمودی

○ بحران از نخستین روزهای اوت با بروز خشونت در اوستیای جنوبی آغاز شد و در ۸ اوت با یورش ارتش گرجستان به مرکز این منطقه به درگیری مستقیم نظامی میان جدایی خواهان و نیروهای گرجی انجامید. سپس، دولت روسیه با متهم کردن گرجستان به نسل‌کشی، نیروهای خود را برای پاسداری از ساکنان اوستیای جنوبی که بسیاری از آنان گذرنامه روسی دارند به منطقه فرستاد و واحدهای نظامی گرجستان را پس راند. با میانجیگری قدرتهای اروپایی بویژه فرانسه، آتش بس برقرار شد ولی با وجود این دولت روسیه در ۲۶ اوت اعلام کرد که از این پس حق حاکمیت گرجستان بر اوستیای جنوبی و آبخازیا را به رسمیت نمی‌شناسد و این دو منطقه را دو جمهوری مستقل می‌داند.

ویژگیهای هر کشور در پهنه بین الملل است. این ویژگیها بر چگونگی رفتار کشور در پهنه بین الملل اثر می گذارد. این سطح تحلیل مورد توجه کنت والتز و نیز دیوید سینگر است که از آن با عنوان سطح خرد یاد می کنند.

۴- سطح تحلیل منطقه‌ای: پایگاهی است که الگوهای رفتاری منطقه‌ای را نشان می دهد.

۵- سطح تحلیل بین المللی: پایگاهی است که از زاویه دید آن ساختار بازیگران و ساختار پویتهای نظام بین الملل بررسی می شود. بی گمان با دگرگونی ساختارهای بین المللی، جایگاه و نقش بازیگران اصلی متفاوت می شود.^۱

هر چند تکیه اصلی این نوشتار بر ارزیابی واکنش دولت روسیه است، اما برای دریافتی بهتر و ژرفتر از رویارویی نظامی روسیه و گرجستان در هر یک از این سطوح به دگرگونیهای گرجستان نیز اشاره خواهد شد.

۱- سطح تحلیل فردی

هر چند از آغاز دوران مدرنیته تاکنون، کوشش های بسیار در راستای نهادسازی، حاکم ساختن تفکر سیستمی و کاستن از نقش و اثر فرد بر فرایندهای سیاسی صورت گرفته است، ولی ویژگیهای شخصیتی، فکری و روحی سیاستمداران در رویکردها و گرایشهای سیاسی کشورها نمایان است. از این رو «پژوهشگرانی چون ریچارد اسنایدر و مدلسکی نیز در چارچوب رهیافت های خود در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی، نقش عوامل محیطی را به عنوان متغیر مستقل و ذهنیت تصمیم گیرندگان را به عنوان متغیر واسطه‌ای مورد توجه قرار می دهند».^۲

با توجه به سرشت اقتدار گرایانه سیاست در روسیه که ریشه در حاکمیت دیرپای اقتدار گرایان در روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی دارد، سطح تحلیل فردی برای بررسی دگرگونیهای سیاسی در این کشور کارایی بسیار دارد.^۳ نسل کنونی رهبران روسیه که با عنوان «طیف سن پترزبورگی ها» کارهای سیاسی در کرملین را می گردانند، پیشینه خدمت در نهادهای امنیتی مانند کاگ ب (KGB) در دوران اتحاد جماهیر شوروی و

○ میخائیل سااکشویلی، رئیس جمهوری، زوراب ژوانیا نخست وزیر و خانم نینو بورجانادزه رئیس پارلمان، مثلث قدرتی ساختند که به «ترویکای گرجستان» مشهور گشته است. همچنین قرار گرفتن خانم زورا پیشویلی با تابعیت فرانسوی در رأس وزارت امور خارجه، به غرب گرایی در گرجستان دامن زد. وانمود کردن فرهنگ و تمدن گرجستان بعنوان بخشی از تمدن اروپایی، گرایش به پیوند دادن این کشور به ساختارهای سیاسی و نظامی باختر زمین مانند اتحادیه اروپا و ناتو همراه با گرایشهای ضد روسی، از مهمترین مبانی فکری «ترویکای گرجستان» به شمار می رود.

می دهد:

۱- سطح تحلیل فردی: این سطح تحلیل که مورد توجه اندیشمندان دیگری چون کنت والتز (Kenneth Waltz) نیز قرار دارد، بیشتر از زاویه روانشناسی سیاسی به بررسی ویژگیهای روحی و رفتاری تصمیم گیرندگان برجسته در ساختار سیاسی و اثر آن بر سیاستها و راهکارهای در پیش گرفته شده می پردازد. کارایی این سطح تحلیل در کشورهای جنوب با ساخت اقتدار گرا بیش از جوامع پیشرفته و دموکراتیک است.

۲- سطح تحلیل نهادهای تصمیم گیری: در این سطح نوع نهاد، کارکرد و ساختار آن اهمیت دارد. برای نمونه، در کشورهای اقتدار گرا و توتالیتر نقش نهادهای نظامی، انتظامی و پلیس مخفی بسیار کارساز است. برعکس، در کشورهای پیشرفته نقش نهادهای سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیک در ساخت سیاست خارجی برجسته تر است.

۳- سطح تحلیل ملی: این سطح تحلیل نشان دهنده

ساکشویلی، رییس جمهوری، زوراب ژوانیا نخست‌وزیر و خانم نینو بورجانادزه، رییس پارلمان مثلاً قدرتی ساختند که به «تروویکای گرجستان» مشهور گشته است. همچنین قرار گرفتن خانم زورا بیشویلی با تابعیت فرانسوی در رأس وزارت امور خارجه، به غرب‌گرایی در گرجستان دامن زد. وانمود کردن فرهنگ و تمدن گرجستان بعنوان بخشی از تمدن اروپایی، گرایش به پیوند دادن این کشور به ساختارهای سیاسی و نظامی باختر زمین مانند اتحادیه اروپا و ناتو همراه با گرایشهای ضد روسی، از مهمترین مبانی فکری «تروویکای گرجستان» به‌شمار می‌رود. پیامد بحران اوستیای جنوبی برای خود ساکشویلی، آسیب دیدن جایگاه سیاسی او است، که پس از پیروزی در حل بحران منطقه جدایی خواه آجارستان کمابیش خوب بود. این وضع تنها به گرجستان محدود نمی‌شود بلکه در جهان غرب نیز ساکشویلی جایگاه پیشین را ندارد. دکتر شیرین آکینر از برجسته‌ترین کارشناسان در حوزه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز در دانشگاه لندن در پاسخ به پرسش نگارنده گفت که در آغاز، واکنشی چون آمیز در غرب نسبت به رویدادها در گرجستان و اقدام تهاجمی و ناموزون روسیه وجود داشت. ولی اکنون گونه‌ای هوشیاری به چشم می‌آید و این احساس پیدا شده است که ساکشویلی راه خطارفته و در این جریان،

○ رسیدن پوتین به نخست‌وزیری، این مقام را از یک نهاد یکسره اجرایی و اداری به نهادی تعیین کننده در ساختار سیاسی روسیه تبدیل کرد. این دگرگونیهای ساختاری که بر سر هم زمینه ساز تمرکز قدرت در مسکو و نهادهای فدرال بوده است، در پیوند با اندیشه‌های «طیف سن پترزبورگی‌ها»، تصمیم‌گیری یکدست و قاطع در برابر گرجستان را ممکن ساخت.

اداره خدمات امنیتی فدرال (FSB) در روسیه امروزی دارند. هر چند یوگنی پریماکف پیش‌تاز افسران اطلاعاتی گام نهاده به پهنه سیاسی روسیه است، ولی بی‌گمان چهره برجسته این طیف را باید ولادیمیر پوتین دانست که همکاران اطلاعاتی و امنیتی پیشین خویش همچون ایگور سگین، ویکتور ایوانف، نیکلای پاتروشف و از همه مهمتر سرگئی ایوانف را در بالاترین سطوح قدرت در کرملین به کار گمارد.

«براساس پژوهش‌های خانم اولگا کریشتانوفسکایا، جامعه‌شناس آکادمی علوم روسیه، حدود یک چهارم مسئولان اداری روسیه را «سیلیوویکی‌ها» (Silioviki) تشکیل می‌دهند که این واژه روسی به معنای تقریبی قدرتمندان است که شامل اعضای نیروهای مسلح و سرویس‌های امنیتی از جمله FSB می‌شود».^۴

طیف سن پترزبورگی‌ها از دید سیاسی به گروه‌های ناسیونالیست روسی نزدیک است که خواهان دمیده شدن جان دوباره به اقتدار روسیه در چارچوب الگوی دوران پیش از به قدرت رسیدن بلشویکها هستند، بی‌اینکه از نظام پادشاهی پشتیبانی کنند. این جریان با تکیه بر عناصر هویت بخش ناسیونالیسم روسی مانند اسلام و آیین ارتدوکس، با بدگمانی (یا دست کم رویکردی آمیخته با شک و تردید) به جهان غرب از جمله ایالات متحده، در پی بازسازی جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل است. هر چند دیمتری مدودف، رییس جمهوری کنونی روسیه از گروه سن پترزبورگی‌ها نیست و پیشینه اطلاعاتی ندارد، ولی به سبب همکاری نزدیک با این گروه، بویژه با ولادیمیر پوتین غیر ایدئولوژیک و عمل‌گرا، چارچوب فکری او نیز سخت از دیدگاه‌های این گروه اثر پذیرفته است. برای شخص مدودف واکنش سخت روسیه به گرجستان در اوستیای جنوبی می‌تواند به معنای گریز از سایه سنگین شخصیت پوتین و نمایاندن چهره‌ای تعیین کننده و تصمیم‌گیرنده در دگرگونیهای سیاسی کشور به ملت روسیه و جهان باشد.

از سوی دیگر، پس از انقلاب «گل‌رز» در ۲۰۰۴، چهره‌هایی در پهنه سیاسی گرجستان قدرت یافته‌اند که گرایشهای تند غربی و ضد روسی دارند. میخائیل

دگرگوئیهای ساختاری که بر سر هم زمینه ساز تمرکز قدرت در مسکو و نهادهای فدرال بوده است، در پیوند با اندیشه‌های «طیف سن پترزبورگی‌ها»، تصمیم‌گیری یکدست و قاطع در برابر گرجستان را ممکن ساخت. برآیند هماهنگی نهاد ریاست جمهوری، نخست‌وزیری، دوما و نهادهای اطلاعاتی و ارتش برای دخالت نظامی در اوستیای جنوبی بسیار روشن بود.

نکته مهمی که باید بدان توجه کرد، سرعت عمل نهادهای تصمیم‌گیرنده در روسیه است که از یک سو به ساختار اقتدارگرا و تمرکز قدرت در نهادهای فدرال و از سوی دیگر به سربر آوردن گونه‌ای ساخت رانتیر بر پایه افزایش چشمگیر بهای انرژی برمی‌گردد که با سستی گرفتن جامعه مدنی و اثر ناپذیری فرایند سیاست خارجی از افکار همگانی در سایه فرهنگ سیاسی منفعل (تبعی) جامعه روسیه (برعکس نظام‌های لیبرال دموکراتیک) امکان واکنش سریع و پیش‌بینی نشده را برای رهبران روسیه فراهم آورد. در حالی که در باختر زمین، به سبب ساخت چندگانه، ورود داده‌های بسیار و گوناگون و نقش برجسته افکار همگانی، احزاب و... فرایند تصمیم‌گیری کند است. «همان‌گونه که ولفرام هانریدر

○ بر سر هم، سرعت عمل روسیه در گسیل نیرو به اوستیای جنوبی در برابر روند کند تصمیم‌گیری در سطح نهادهای جهان غرب مانند ناتو و اتحادیه اروپا درباره چگونگی پشتیبانی از گرجستان و شیوه برخورد با روسیه را می‌توان در این سطح تحلیل مورد توجه قرار داد. این روند، بار دیگر نشان داد که روسیه امروز همانند اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، در فرایند تنظیم و اجرای تصمیمات مربوط به سیاست خارجی، در سنجش با جهان غرب و بویژه ایالات متحده، بادشواریهایی بسی کمتر روبه‌رو است.

درست رفتار نکرده است.^۵

بر سر هم، از آنجا که «عوامل روان‌شناختی، شخصیتی و ارزشی مؤثر بر بازیگران به‌طور غیرمستقیم و ناآگاهانه وارد پویش تصمیم‌گیری می‌شود و بر نتایج آن اثر می‌گذارد»^۶ در سطح تحلیل فردی، رویارویی نظامی روسیه و گرجستان را می‌توان برخورد جریان فکری ضد غربی در روسیه (طیف سن پترزبورگی‌ها) و جریان فکری ضد روسی و غرب‌گرا در گرجستان (تروییکای گرجستان) دانست.

۲- سطح تحلیل نهادهای تصمیم‌گیری

فرایند تبدیل نهاده به داده از راه نهادهای تصمیم‌گیری صورت می‌گیرد. «ویژگیهای ساختاری و شیوه کار نظام به گونه‌ای است که می‌تواند با اتخاذ تصمیمات و سیاستگذاری‌ها منافع ملی را تبیین کند».^۷ ساختار سیاسی روسیه و گرجستان در این سالها دستخوش دگرگوئیهای بسیار شده که در جای خود بر روند تصمیم‌گیری‌ها اثر گذاشته است. «ساختار سیاسی روسیه پس از اجرایی شدن دستورالعمل پوتین پیرامون سیستم و ساختارهای نهادهای فدرال قوه مجریه در مارس ۲۰۰۴ از یک بافت فدرالی نیمه متمرکز در دوران یلتسین به یک بافت تمرکزگرا تغییر شکل داد. نظام سیاسی روسیه به تدریج در سطوح نهادی، کارکردی و نخبگان‌پذیرای تغییر و تحولات نوینی گردید، تحولاتی که قطع نظر از هرگونه ارزیابی در این زمینه منجر به انباشت قدرت بویژه نهاد ریاست جمهوری در این کشور شد. وضع مقررات جدید در خصوص مجمع فدرال (دومای دولتی و شورای فدرال)، سازماندهی مجدد نهادهای اجرایی کشور و نیز تصفیه تدریجی نخبگان سیاسی و اجرایی و واردسازی سیاستمداران و تکنوکرات‌های وفادار به مناصب حساس و مهم، روی هم رفته زمینه تشکیل یک نهاد ریاست جمهوری قدرتمند و هیأت دولت و مجمع فدرال هماهنگ با این نهاد را فراهم نمود».^۸

از سوی دیگر، رسیدن پوتین به نخست‌وزیری، این مقام را از یک نهاد یکسره اجرایی و اداری به نهادی تعیین‌کننده در ساختار سیاسی روسیه تبدیل کرد. این

○ «بوريس يلتسين» نخستين رييس جمهورى روسيه و نيز «آندره كوزيروف» وزير امور خارجه روسيه كه يك غرب گراى كامل بود، راه همگرایی با تمدن غربى را در پيش گرفتند؛ ولى در چارچوب شرايط نااميد كننده اقتصادى و اجتماعى روسيه در سالهاى آغازين دهه ۹۰ ميلادى، و پيروى حزب ناسيوناليست تندرو به رهبرى «ولادمير ژيرينفسكى» در انتخابات پارلمانى ۱۹۹۳، گرايش تند اروپايى - آسيابى (ناسيوناليسم) با برترى دادن هویت شرقى بر هویت غربى و شناختن روسيه بعنوان كشورى غير غربى و يكسره جدا از غرب، در سياست خارجى روسيه جا باز كرد.

دشواریهای بسی کمتر روبه‌رو است.

۳- سطح تحلیل ملی

هر کشور، ویژگی‌هایی دارد که در گذر تاریخ پدید آمده است. بر آيند اين ویژگیها بر تعريف آن کشور از منافع ملی و چگونگی رفتارش در بینه بین‌المللى اثر مى‌گذارد. بر عكس رهيافت مدرن كه به ارزیابى پدیده‌ها از دیدى جهانى و کلی مى‌پردازد، رهيافت پست مدرن بر توجه به زمینه‌ها، تفاوتهاى تاريخى، جغرافيايى، مذهبى، باورهاى اجتماعى و خلق و خوى ملتها تأکید مى‌ورزد. شايد بتوان اين سخن را كه «هر مفهوم بايد در زمینه خودش تعريف شود» نمادى از نگرش پست مدرن به پدیده‌ها دانست. در اين نگرش، هر مفهوم، از سياست و قدرت گرفته تا دموکراسى، منافع ملی و سياست خارجى و... بايد با توجه به «زمینه» (context) آن كه در واقع شكل دهنده و جهت دهنده به آن است، بررسى و ارزیابى شود. سطح تحلیل

(Wolfram Hanrieder) بدان اشاره مى‌کند مهمترين مشکل در پويش تصميم گيرى در جوامع متکثر رسيدن به اجماع است كه اين امر خود به كندى روند اتخاذ تصميم منجر مى‌شود»^۹.

از اين رو هر چند روسها با برگزارى رزمایش «قفقاز ۲۰۰۸» در بهار امسال براى روياروبى نظامى در مرز آمادگى به سر مى‌بردند، ولى «آغاز شدن ناگهانی جنگ از سوى روسيه در اوستياى جنوبى مايه سردرگمى بسيارى از پايتهنهای اروپايى شد. عمليات نظامى سريع و گسترده روسيه پس از حمله گرجستان به تسخينوالى، براى اين بود كه پيش از پديد آمدن دیدگاهی منسجم در واشنگتن يا بروكسل درباره چگونگی برخورد با روسيه، گرجستان از پا افتاده باشد»^{۱۰}.

از سوى ديگر، پس از انقلاب گل رز و تدوين قانون اساسى تازه، ساختار سياسى گرجستان نيز دستخوش دگرگونىهاى شد كه از مهمترين آنها مى‌توان به افزايش اختيارات رييس جمهور، ايجاد پست نخست وزيرى و پاگرفتن سيستم دو مجلسى اشاره كرد. در سطح نهادهاى تصميم گيرى در گرجستان نيز با توجه به هماهنگى گرايشهاى سياسى در زمينه از ميان برداشتن بحران جدایی خواهى و نيز ايستادگى در برابر روسيه، بويژه پس از پيروى در آجاریا، درباره اقدام نظامى در اوستياى جنوبى اجماع نظر پديد آمد، ولى كندى روند تصميم گيرى در ساختار پلوراليستى غرب كه كوتاهى ناتو و اتحاديه اروپا در نشان دادن واكنش بهنگام به اوضاع بحرانی اوستياى جنوبى را در پى داشت، گرجستان را كه به پشتيبانى سريع و همه جانبه غرب اميدوار بود، سخت به تنگنا انداخت.

بر سر هم، سرعت عمل روسيه در گسيل نيرو به اوستياى جنوبى در برابر روند كند تصميم گيرى در سطح نهادهاى جهان غرب مانند ناتو و اتحاديه اروپا درباره چگونگی پشتيبانى از گرجستان و شيوه برخورد با روسيه رامى توان در اين سطح تحليل مورد توجه قرار داد. اين روند، بار ديگر نشان داد كه روسيه امروز همانند اتحاد جماهیر شوروى سوسياليستى، در فرايند تنظيم و اجراى تصميمات مربوط به سياست خارجى، در سنجش با جهان غرب و بويژه ايالات متحده، با

روسیه، گرایش اروپایی - اتلانتیکی (غرب گرایی) با این باور که روسیه برای اصلاحات اقتصادی و ترویج دموکراسی نیازمند همراهی غرب است، بر سیاست خارجی کرملین سایه افکند و «بوریس یلتسین» نخستین رئیس جمهوری روسیه و نیز «آندره کوزیروف» وزیر امور خارجه روسیه که يك غرب گرای کامل بود، راه همگرایی با تمدن غربی را در پیش گرفتند؛ ولی در چارچوب شرایط ناامیدکننده اقتصادی و اجتماعی روسیه در سالهای آغازین دهه ۹۰ میلادی، و پیروزی حزب ناسیونالیست تندرو به رهبری «ولادمیر ژیرینفسکی» در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۳، گرایش تند اروپایی - آسیایی (ناسیونالیسم) با برتری دادن هویت شرقی بر هویت غربی و شناختن روسیه بعنوان کشوری غیرغربی و یکسره جدا از غرب، در سیاست خارجی روسیه جا باز کرد.

در ژانویه ۱۹۹۶، در پی کناره گیری «آندره کوزیروف» و رسیدن يك افسر پیشین کا. گ. ب. یعنی «یوگنی پریماکف» به وزارت امور خارجه، مسکو از روند غرب گرایی دور شد و «نگاه به شرق» در دستور کار سیاست خارجی روسیه قرار گرفت. در پیگیری این دیپلماسی، نگاهی تازه به جمهوری خلق چین، هند، ژاپن و نیز سرزمینهای جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی افکنده شد. تقویت جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع، بسته شدن پیمان امنیت جمعی با شرکت کشورهای آسیای مرکزی، افزایش حضور سیاسی و نظامی در قفقاز و نیز برپا شدن «گروه شانگهای ۵» با مشارکت چین و کشورهای آسیای مرکزی را باید از مهمترین آثار «نگاه به شرق» در سیاست خارجی کرملین در دوران وزارت پریماکف دانست.

در سال ۲۰۰۰، با روی کار آمدن ولادمیر پوتین، سیاست خارجی روسیه دستخوش دگرگونی شد، به گونه‌ای که بیشتر می‌توان از آن با عنوان «سیاست خارجی متوازن و متعادل» یاد کرد.^{۱۱} پوتین با اینکه به گسترش روابط با غرب پرداخت، به شرق نیز توجه ویژه نشان داد. هموندی در شورای اتلانتیک ناتو در ۲۰۰۲ (که می‌توان آنرا اوج همگرایی کرملین با جهان غرب دانست)، عضویت رسمی روسیه در گروه هشت کشور

○ ریشه بحران جدایی خواهی در گرجستان را باید در ناهمخوانی مرزهای سیاسی با مرزهای قومی، نژادی و مذهبی دانست که در دوران حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی بویژه در دوره زمامداری استالین پدید آمد. جدا کردن اقوام در دو سوی قفقاز شمالی و جنوبی از یکدیگر، بسیاری از گروههای قومی را در جای جای قفقاز به اقلیت و نیروی گریزنده از مرکز تبدیل کرد.

ملی این امکان را فراهم می‌آورد که با نگرشی پست مدرن به ویژگیهای دو کشور روسیه و گرجستان، بتوانیم به شناخت بهتری از الگوی رفتاری این کشورها در تعریف منافع ملی و جهت گیریها در سیاست خارجی برسیم.

روسیه کشوری است پهناور که پدیده قومیت بر پایه نژاد اسلاو، مذهب ارتدوکس، نظامهای سیاسی اقتدارگرا در دوران تزارها و بلشویکها و تجربه ابرقدرتی، هویت آنرا می‌سازد. گسترده‌گی جغرافیایی روسیه و اثرگذاری فرهنگهای خاور آسیا در بخش خاوری روسیه، خرده فرهنگهای اقوام آسیای مرکزی و قفقاز در بخش جنوبی و فرهنگ اروپایی در شمال و شمال باختری آن، گونه‌ای «درون گسیختگی» در درازای تاریخ این کشور پدید آورده است که در مسایلی چون هویت ملی و جهت گیریهای سیاست خارجی بازتاب یافته و مایه پاگرفتن دو دیدگاه کلی «اسلاوگرا» و «غربگرا» از دوران روسیه تزاری تاکنون شده است. در دوران حکومت شوروی، در سایه اندیشه مارکسیستی، بر کشمکش دو دیدگاه سرپوش گذاشته شد، ولی با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان سنتز کمونیستی، بگو مگوی «اسلاوگرایان» و «غربگرایان» در روسیه، از سر گرفته شد و برجستگی یافت.

در نخستین سالهای زندگی فدراسیون

رادار «قبله» در برابر تهدیدهای موشکی ایران (که از دید واشنگتن دلیل اصلی استقرار این سیستم بود) را پیشنهاد کرد و با پاسخ منفی آمریکایی‌ها روبه‌رو شد، رهبران روسیه پی بردند که هدف اصلی این سیستم روسیه است. برآیند چنین نگرانی‌هایی در سطح ملی بود که مسکو را به افزایش توان دفاعی و حتی دخالت نظامی گسترده در اوستیای جنوبی برای نگهداشت هژمونی روسیه بر حوزه مناطق پیرامونی اش وادار کرد.

از سوی دیگر «گرجستان کشوری است که از تنوع قومی بسیار گسترده‌ای برخوردار است. در این جمهوری علاوه بر گرجی‌ها که ساکنان بومی و باستانی این جمهوری هستند، حدود ۱۱ قوم دیگر زندگی می‌کنند که ارمنه، آذربایجانی‌ها، روس‌ها، اوکراینی‌ها، اوستی‌ها، یونانی‌ها، آبخازی‌ها، کردها، یهودیان، آسوری‌ها و بلوروس‌ها از آن جمله‌اند».^{۱۳} چون بحران جدایی خواهی از عوامل مهم و اثرگذار در روند سیاست داخلی و خارجی گرجستان پس از استقلال بوده است، در سطح تحلیل ملی می‌کوشیم گذشته از ریشه‌یابی این بحران، به روند سیاستهای تفلیس در ۱۷ سال گذشته نیز بپردازیم تا چندوچون بحران اوت ۲۰۰۸ در اوستیای جنوبی بهتر شناخته شود.

ریشه بحران جدایی خواهی در گرجستان را باید در ناهمخوانی مرزهای سیاسی با مرزهای قومی، نژادی و مذهبی دانست که در دوران حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی بویژه در دوره زمامداری استالین پدید آمد. جدا کردن اقوام در دو سوی قفقاز شمالی و جنوبی از یکدیگر، بسیاری از گروه‌های قومی را در جای جای قفقاز به اقلیت و نیروی گریزنده از مرکز تبدیل کرد. «یکی از مشکلات در مورد اقلیت‌ها از نظر پیترهاگت، وجود يك اقلیت منسجم در داخل يك کشور فرضی است. ادعای این اقلیت منسجم برای جدا شدن و به استقلال رسیدن موجب پیدایش نهضت جدایی طلبی در داخل کشور فرضی می‌شود. البته تازمانی که تمایلات جدایی طلبانه به داخل کشور محدود باشد، در واقع شاید مشکلی ایجاد نشود، اما اگر این حرکت جدایی طلبی از پشتیبانی نیروهای خارجی برخوردار باشد، آنگاه تبدیل به يك مسأله ژئوپلیتیک و مشکل آفرین می‌شود».^{۱۴}

صنعتی و میزبانی نشست سران این گروه در سن پترزبورگ در ۲۰۰۶، همراهی با غرب بویژه آمریکای پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر در نبرد با تروریسم، حضور در گفت‌وگوهای شش جانبه در زمینه موضوع هسته‌ای کره شمالی، شرکت در گفتگوهای ۵+۱ بر سر موضوع هسته‌ای ایران و نیز بهبود روابط با اتحادیه اروپا و برگزاری نشستهای سه جانبه با آلمان و فرانسه را باید برجسته‌ترین نمودهای سیاست نگاه به غرب پوتین دانست.

از سوی دیگر، برقراری روابط راهبردی با چین و برپا کردن «سازمان همکاری شانگهای» در سال ۲۰۰۰ (که غرب آنرا «ناتوی شرق») را رویکردی یکسره ضد غربی می‌داند، افزایش نفوذ سیاسی و نظامی در آسیای مرکزی و قفقاز (برپا کردن پایگاه مناسب در قزاقستان)، برچیدن پایگاه نظامی آمریکا در ازبکستان از راه سازمان همکاری شانگهای در ۲۰۰۵، مخالفت سخت با تصمیم دولتهای آذربایجان و گرجستان برای پیوستن به ناتو، پشتیبانی فراگیر از لوکاشنکو رییس جمهوری بلاروس در انتخابات ۲۰۰۰ در برابر تحریم و فشار تبلیغاتی، سیاسی و اقتصادی جهان غرب، مخالفت با دگرگونیهای غرب گرایانه بویژه انقلابهای رنگین در اوکراین، گرجستان و قرقیزستان، بهره‌گیری از اهرم انرژی برای فشار آوردن بر اروپا (که اوج آن قطع کردن جریان گاز به اوکراین و افزایش بهای آن در ۲۰۰۵ بود)، دعوت از گروه حماس برای دیدار از مسکو در هنگامی که جهان غرب از شناسایی دولت حماس سر باز زد و تحریمهایی فراگیر در مورد دولت تازه فلسطین برقرار کرد و نیز مخالفت با بسیاری از تصمیمات تند کشورهای غربی بر سر پرونده هسته‌ای ایران را باید مهمترین سیاستهای شرق‌گرا و ضد غربی پوتین دانست.

طرح برپایی سپر دفاع ضد موشکی آمریکا در دو کشور چک و لهستان و سخنرانی پوتین در نشست امنیتی مونیخ را می‌توان آغاز دور شدن مسکو از استراتژی متعادل و متوازن و رفتن به سوی سیاستهای ناسیونالیستی و نگاه به شرق دانست.^{۱۵} پس از آنکه پوتین با زیرکی به ایالات متحده بهره‌گیری مشترک از

کمونیستی تا ۱۹۹۱ به این نیروی پنهان امکان پویش نداد ولی با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، این آتش زیر خاکستر در جمهوریهای تازه استقلال یافته شعله‌ور شد. سیاستهای شوونیستی گامساکوردیا، نخستین رئیس جمهوری گرجستان^{۱۶} و نیز کار کرد شواردنادزه نشان داد که سیاستمداران گرجی تا چه اندازه در زمینه توزیع قدرت از بعد سیاسی ناکام بوده‌اند و نتوانسته‌اند با توزیع دوباره و منطقی قدرت، از بحران پیشگیری کنند.

«انقلاب رز» که در نوامبر ۲۰۰۳ در گرجستان روی داد و به برکناری ادوارد شواردنادزه و روی کار آمدن میخائیل سااکشویلی انجامید، دگرگونی‌های بنیادی در سیاستهای داخلی و خارجی این کشور پدید آورد. «در عرصه داخلی میخائیل سااکشویلی پس از به دست گرفتن قدرت اعاده و احیای تمامیت ارضی گرجستان و مبارزه با فساد مالی و رشوه را به عنوان مهمترین اولویتهای سیاست داخلی اش در دستور کار خود قرار داد. وی در مراسم ادای سوگند مذهبی خود در کلیسای دیوید در برابر ایلای دوم اسقف اعظم گرجستان و هم در مراسم تحلیف ریاست جمهوری در تفلیس با تأکید صریح بر احیاء تمامیت ارضی، وحدت و همگرایی گرجستان به عنوان سیاست اصولی خود خطاب به مردم وعده داد که طی ۵ سال دوره ریاست جمهوری خود کشور را متحد و تمامیت ارضی کشور را اعاده خواهد

آبخازی‌ها را می‌توان نمونه‌ای از مردمانی دانست که الگوی پیترهاگت در مورد آنها راست می‌آید؛ اقلیتی منسجم که در چارچوب ساختارهای حاکمیت گرجستان قرار نگرفتند، همواره گرایشهای تند جدایی‌خواهی از خود نشان دادند و سرانجام در بحران اخیر، با پشتیبانی یک نیروی خارجی یعنی روسیه ادعای استقلال کردند.

«پیترهاگت مدل دیگری را نیز در مورد اقلیت‌ها مطرح می‌کند. این مدل مربوط به یک گروه قومی مشخص است که نیمی از آنها در کشور فرضی و نیم دیگر در کشور همسایه زندگی می‌کنند. این دو گروه متمایز در هر دو کشور اقلیت محسوب می‌شوند، بنابراین گروه قومی مذکور میل دارند که مرزهای سیاسی موجود را تغییر داده و با تشکیل یک سرزمین واحد و یکپارچه برای خود ملت مستقلی را بوجود آورند. داعیه استقلال طلبی این اقلیت می‌تواند یک کانون کشمکش و مناقشه را ایجاد کند. وضعیت اوستیای جنوبی در گرجستان و وضعیت اوستیای شمالی در فدراسیون روسیه نیز نشان دهنده وجود این عامل تنش‌زا در قفقاز جنوبی است. در طی سالهای گذشته اوستی‌های این دو بخش تمایلات فراوانی را برای تشکیل یک کشور مستقل از خود نشان داده‌اند»^{۱۵} از این رو، این اقلیت دوباره و رهبران‌ش، استقلال اوستیای جنوبی از گرجستان را پیشدرآمدی برای جدایی اوستیای شمالی از روسیه و برپایی کشور مستقل اوستیا به‌شمار می‌آورند.

○ منطقه قفقاز که در دوران جنگ سرد

بخشی از اتحاد جماهیر شوروی بود، پس از فروپاشی آن در ۱۹۹۱ و سربرآوردن سه کشور مستقل گرجستان، آذربایجان و ارمنستان، از اهمیتی ویژه در ژئوپلیتیک جهان پس از جنگ سرد برخوردار شد و چشم‌انداز گسترده‌ای از درگیری تا همکاری میان سه کشور قفقاز با بازیگران منطقه‌ای مانند روسیه، ایران و ترکیه و نیز قدرتهای فرامنطقه‌ای پدید آمد.

چنان که گفته شد، تنوع قومی و نژادی یکی از مهمترین ویژگیهای جامعه گرجستان است. فرمان‌راندن بر کشوری با این ویژگی جز با الگوی مدیریت سیاسی در جوامع چند پارچه امکان‌پذیر نیست. چون گرجستان مانند بسیاری از کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز فرایند دولت-ملت‌سازی را به درستی نیموده است، در طراحی و اجرای این الگو ناکام بوده است. هنگامی که گرجستان در ۱۹۲۱ زیر چتر حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت، نه تنها مسأله چندگونگی قومی حل نشد، بلکه مرزبندیهای دوران استالین این اختلافها و پیچیدگی را بیشتر کرد. سیستم اقتدارگرا و توتالیتر

نمود).^{۱۷}

سااکشویلی در نخستین گام به جمهوری خودمختار آجارستان پرداخت؛ جایی که مسکو در سنجش با دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی، از دید جغرافیایی دسترسی کمتری به آن داشت. «سااکشویلی موفق شد به صورت مسالمت آمیز، در یک پروسه بدون خونریزی و با هدایت افکار عمومی و به کارگیری اهرمهای روانی، تبلیغی و سیاسی و از همه مهمتر برگزاری مانور نظامی در باتومی و بندر پوتی به حکومت اصلان آپاشیدزه، رهبر جمهوری خودمختار آجاریا خاتمه دهد و حاکمیت دولت مرکزی گرجستان را بر این منطقه تثبیت نماید. این موفقیت که وعده‌های سااکشویلی بعد از انقلاب رز را به صورت عینی و ملموس برای مردم گرجستان بعد از ۱۳ سال تحقق بخشید به «انقلاب رز دوم» یا «انقلاب کوچک رز» تعبیر گردید و موجب تحکیم موقعیت سیاسی سااکشویلی در عرصه داخلی و مقدمه‌ای برای حل بحران جدایی طلبی در دو منطقه اوستیای جنوبی و آبخازیا گردید و پیشاپیش به آن انقلاب رز سوم و چهارم اطلاق گردید». ^{۱۸} ولی آنچه در اوت ۲۰۰۸ در اوستیای جنوبی بر اثر خطای استراتژیک سااکشویلی روی داد، جدایی این دو منطقه را از خاک گرجستان را پابرجا تر کرد به گونه‌ای که بازگرداندن آنها به سرزمین اصلی برای گرجیها بسیار دشوار و با توجه به رودرو بودن با قدرت بزرگی مانند روسیه، چه بسا ناممکن باشد.

«از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی، نیروها و گروه‌های اجتماعی به صورت تصادفی پیدا نمی‌شوند، بلکه مبتنی بر علایق گوناگونی در درون ساخت جامعه هستند. چنین علایقی معمولاً حول شکافهای اجتماعی شکل می‌گیرند. برخی از شکافهای اجتماعی مانند شکافهای فرهنگی، قومی، زبانی و مذهبی محصول تصادفات تاریخی و چگونگی تکوین یک کشور از نظر تاریخی بوده‌اند. از نظر تأثیر گذاری بر زندگی سیاسی شکافهای اجتماعی به شکافهای فعال (بیدار) و غیر فعال (خفته) تقسیم می‌شود». ^{۱۹} شکافهای قومی در آجارستان، آبخازیا و اوستیای جنوبی در دورانی که گرجستان بخشی از اتحاد جماهیر شوروی بود، حالت

○ بهبود اوضاع داخلی و روند افزایش بهای انرژی مایه اعتماد به نفس رهبران روسیه برای رویارویی سخت‌تر با تحریکات ضد روسی در قفقاز شد. دخالت نظامی گسترده روسیه در اوستیای جنوبی نه تنها نشانه حضور دوباره روسها در حوزه ژئوپلیتیک قفقاز است، بلکه مکانیسمی بازدارنده و هشدار دهنده جدی به کشورهای منطقه برای بازنگری در گرایشهای ضد روسی شان شمرده می‌شود. در حقیقت، رویارویی نظامی روسیه و گرجستان تنها بخشی از یک رویارویی ژئوپلیتیکی تازه است که ابعاد آن در آینده روشن‌تر و برجسته‌تر خواهد شد.

غیر فعال (خفته) داشت، ولی با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان رقابتهای ایدئولوژیک در چارچوب جنگ سرد، این شکافها در پیوند ژرف با هویت، به شکافهایی پویا (بیدار) تبدیل شد.

هاتنینگتون در این زمینه می‌گوید: «پرسش شما کدام طرفی هستید؟ جای خود را به پرسش بنیادی‌تر شما کیستید؟ داده است. دهه ۹۰ قرن حاضر شاهد پیدایش بحران هویت در سطح جهان بوده است. تقریباً به هر کجا که نگاه کنید مردمی را می‌بینید که می‌پرسند: ما که هستیم؟ به کجا تعلق داریم؟ و که نیستیم؟ آنچه که برای افراد در فائق آمدن بر بحران هویت به کار می‌آید پیوندهای خونی و خانوادگی، و ایمان و اعتقاد است. انسانها به کسانی روی می‌آورند که با ایشان نیاکان، دین، زبان، ارزشها و نهادهای مشترک داشته باشند، و از کسانی که با آنها این وجوه اشتراک را نداشته باشند فاصله می‌گیرند». ^{۲۰} گروههای قومی در گرجستان نیز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از میان رفتن سلطه کمونیسم را فرصتی تاریخی برای دستیابی به هویت اصلی خود یافتند؛ همچنان که ملت‌های بالکان پایان اقتدار

کمونیسم در یوگسلاوی را فرصتی برای بازگشت به هویت تاریخی خود دانستند. در حقیقت، پایان جنگ سرد، رستاخیز هویت‌های قومی و نژادی در سرتاسر جهان را رقم زد. مانوئل کاستلز در گفت‌وگوی خود با مارتین اینس به این پدیده پرداخته است: «در اکثر نقاط جهان ما شاهد بازگشت به هویت‌هایی هستیم که ریشه در تاریخ و قومیت دارند. این هویتها با استفاده از تصوراتی درباره تاریخ بر ساخته می‌شوند، چون اکثر مردم خواهان هویتی با ریشه‌های عمیق هستند نه هویتی که به تازگی ایجاد شده باشد».^{۲۱}

پویا شدن شکاف قومی در سطح جهان و بویژه در گرجستان، از فرایند جهانی شدن مایه می‌گیرد. در حقیقت جهانی شدن، تعامل دیالکتیکی عام‌گرایی با خاص‌گرایی است. «با فروریزی فزاینده مرزهای سیاسی و فرهنگی و ادغام روزافزون جوامع در جامعه‌ای جهانی، در عین حال که فرهنگهای خاص گوناگون به یکدیگر نزدیک می‌شوند و فرهنگهای عام نیز شکل می‌گیرند، توسل به عناصر هویت بخش فرهنگی هم تشدید می‌شود».^{۲۲} در چارچوب مباحثی چون فشرده شدن زمان و مکان و برپایه رهیافت‌های بست‌مدرن در تأکید بر تفاوتها (برخلاف نگاه کل‌نگر مدرن)، پدیده «خاص‌گرایی فرهنگی» (cultural particularism) شکل می‌گیرد؛ و در این میان ابزاری که جهانی شدن بویژه در زمینه ارتباطات در اختیار اقلیتها می‌گذارد آنها را وامی‌دارد که توانمندیها و ضعفهای خود را در سنجش با دیگران احساس کنند و از آنجا که هویت از قرار گرفتن «خود» (self) در برابر «دیگری» (other) پدید می‌آید، یکی از پیامدهای جهانی شدن، هویت‌سازی است. «به تعبیر ژان ماری گنو (Jean Marie Guehenno) خیزش مذهب، قومیت و ناسیونالیسم، واکنش علیه دنیای کارکردی محض جهانی شدن است».^{۲۳}

اما چنان که دکتر حمید احمدی می‌گوید، «گسترش یا کاهش حرکت‌های قوم‌گرایانه سیاسی، به عوامل گوناگون دیگر، از جمله ماهیت ساختار نظام بین‌المللی و سیاست بازیگران بزرگ نسبت به تشدید قوم‌گرایی بستگی دارند و نه صرفاً به پدیده جهانی شدن. به‌همین

دلیل است که حتی برخی از طرفداران رشد حرکت‌های قومی و ظهور قوم‌گرایی نوین، نقش قدرت‌های بزرگ را در گسترش یا کاهش قوم‌گرایی نادیده نمی‌گیرند».^{۲۴} دخالت قدرتهای غربی در مسایل قومی دارفور در سودان با هدف در دست گرفتن منابع نفتی این منطقه و کاستن از نفوذ چین، یا دخالت در بحران کوزوو برای فشار آوردن بر روسیه در حوزه ژئوپلیتیکی اش نمونه‌هایی از نقش قدرتهای بزرگ در دامن زدن به قوم‌گرایی است. اقلیت ساکن در اوستیای جنوبی و آبخازیا نیز افزایش اختلافها میان روسیه و جهان غرب را فرصتی تاریخی برای استقلال از گرجستان به‌شمار آوردند و با آگاهی از اینکه مسایل کلانی چون خشم روسیه از استقلال کوزوو، تهدید شدن امنیت ملی روسیه با کشیده شدن دامنه ناتو به قفقاز و نیز سیاستهای ضد روسی دولت گرجستان، پشتوانه مناسبی برای آنها فراهم آورده است، به مبارزه آشکار با دولت مرکزی گرجستان روی آوردند تا با پشتیبانی يك قدرت بزرگ به استقلال برسند.

بر سر هم، چالشهای هویتی در فدراسیون روسیه و کوشش این کشور برای دستیابی به تعریفی تازه که با گونه‌ای نوستالوژی نسبت به گذشته آمیخته است و بازتاب آن در استراتژیهای گوناگون این کشور پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نمایان است از يك سو، و چندپارچگی قومی در گرجستان و کوشش این کشور برای حل بحران جدایی‌خواهی به پا گرفتن دو الگوی ناهمسان در سیاستهای داخلی و خارجی انجامیده است و این ویژگیها بر رفتار این کشور در بینه بین‌الملل بسیار اثرگذار بوده است که رویارویی نظامی گرجستان و روسیه در اوت ۲۰۰۸ نمونه‌ای از این اثرگذاری است.

۴- سطح تحلیل منطقه‌ای

یکی از پیامدهای فروپاشی نظام دوقطبی، اهمیت یافتن مناطقی است که در دوران جنگ سرد مجالی برای پویایی نداشتند. در حقیقت «چنانچه تغییرات در سطح خرد متوقف شود، در این صورت ارزشهای پارامتریک نظام دست خورده باقی می‌ماند؛ مگر آنکه تغییرات مذکور به سطح کلان تسری یابد. بدین ترتیب اجزای به نسبت دوری و نزدیکی ذهنی و فیزیکی از کل و نیز

بحران دری نداشت.^{۲۷} از مناطقی که کرملین این سیاست را در آنجا در پیش گرفت، منطقه قفقاز و بویژه جمهوری گرجستان بود. روسها همواره از مناطق جدایی خواه آجاریا، آبخازیا و اوستیای جنوبی همچون اهرم فشار در تنظیم روابط خود با گرجستان بهره جسته‌اند و نمونه آشکار آن وادار کردن شواردنادزه به پذیرش سیاستهای همگام با مسکو پس از جنگ داخلی در گرجستان در نخستین سالهای دهه ۱۹۹۰ بود.

در پی گرایش دولتهای منطقه به پیوستن به ساختارهای سیاسی و امنیتی یورو-اتلانتیکی مانند اتحادیه اروپا و ناتو و جهت گیریهای ضد روسی مانند بیرون رفتن گرجستان و آذربایجان از «پیمان امنیت جمعی»^{۲۸} و برپا کردن «اتحادیه گوام»^{۲۹} و مهمتر از همه، انقلاب رنگی در گرجستان، موضع روسیه نیز در برابر

درجه وابستگی خود قادر به ارائه تفاسیر و تعبیر جدیدی از مفاهیم و مصداقهای کل خواهند بود»^{۲۵}. منطقه قفقاز که در دوران جنگ سرد بخشی از اتحاد جماهیر شوروی بود، پس از فروپاشی آن در ۱۹۹۱ و سربر آوردن سه کشور مستقل گرجستان، آذربایجان و ارمنستان، از اهمیتی ویژه در ژئوپلیتیک جهان پس از جنگ سرد برخوردار شد و چشم انداز گسترده‌ای از درگیری ناهمکاری میان سه کشور قفقاز با بازیگران منطقه‌ای مانند روسیه، ایران و ترکیه و نیز قدرتهای فرامنطقه‌ای پدید آمد. در این بخش به گونه فشرده به واکاوی زمینه‌های همکاری و درگیری میان بازیگران منطقه‌ای، چندو چون ائتلافها، موضع گیریها و پیامدهای بحران اوستیای جنوبی بر این بازیگران می‌پردازیم.

۱- فدراسیون روسیه: پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، فدراسیون روسیه بعنوان وارث اصلی امپراتوری پیشین، کوشید با برپا کردن جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع^{۲۶} از واگرایی بیشتر جمهوریهای تازه استقلال یافته جلوگیری کند. ولی دشواریهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دوران گذار، میدان پوشش روسیه را سخت تنگ کرده بود. با بهبود یافتن شرایط داخلی، توجه روسیه به مناطق پیرامونی از جمله آسیای مرکزی و قفقاز که روسها آنرا خارج نزدیک (Near abroad) می‌خوانند، بیشتر شد. قفقاز جنوبی از دید استراتژیک و ژئواکونومیک برای روسیه اهمیت بسیار دارد و مسکو همواره بر آن بوده است که هژمونی خود را بر این منطقه از دست ندهد. از این رو در ۱۷ سال گذشته راهبردهای گوناگونی در تنظیم روابط خود با ارمنستان، آذربایجان و گرجستان به کار گرفته است. روسها که در دهه ۹۰ میلادی سخت گرفتار بحران اقتصادی بودند، «تحریک مناقشات قومی را بهترین شیوه برای حفظ میراث به جا مانده از شوروی سابق و حفظ حوزه‌های نفوذ خود می‌دانستند. لذا در مرحله اول که به مرحله «حساس و حیاتی» مشهور بود، روسیه با حمایت‌های نظامی خود از تجزیه طلبان، پیروزی و امنیت آنان را تأمین نمود. کرملین در مراحل بعدی به عنوان «میانجی بی طرف» و سپس به عنوان «حافظ صلح» بین طرفین درگیر ظاهر شد که البته هیچ نتایج مثبتی را برای حل

○ سردی روابط ایران با غرب و بویژه در گیریهای ایران و آمریکا و نیز اینکه تهران گسترش ناتو به سوی خاور را تهدیدی نسبت به امنیت ملی خود می‌داند، سبب نزدیکی بیشتر آن به مسکو شده است. از سوی دیگر، برخی مواضع و سیاستهای ترکیه و جمهوری آذربایجان در سایه پان تر کیسم به گرایش بیشتر ایران به ارمنستان انجامیده است. به هر رو «روابط نظامی ایران با کشورهای قفقاز جنوبی در مقایسه با روسیه، ناتو، ترکیه و آمریکا چندان نمود و بروزی ندارد و نقش ایران در قفقاز بیشتر سیاسی و اقتصادی بوده است تا نظامی».

بی گمان هر گونه بی ثباتی در منطقه قفقاز، همچون بحران در اوستیای جنوبی می‌تواند بر امنیت ملی ایران اثر گذارد و در شرایط کنونی باید مایه نگرانی باشد.

ترکیه خواهد شد.

۳- جمهوری آذربایجان: این کشور از نظر جمعیت و گستردگی خاک، بزرگترین کشور منطقه قفقاز است. آذربایجان به سبب پیوندهای قومی، فرهنگی و زبانی با ترکیه و نیز کشمکش بر سر ناگورنو-قره‌باغ با ارمنستان، از آغاز استقلال به سوی ترکیه گرایش یافت و به علت روابط نزدیک روسیه و ایران با ارمنستان، برای ایجاد توازن قدرت به ساختارهای یورو-اتلانتیکی روی آورد. پیوستن به پیمان مشارکت برای صلح ناتو در ۱۹۹۴، درخواست از واشنگتن برای انتقال پایگاه آمریکایی اینجریلیک از ترکیه به شبه جزیره آبشوران در ۱۹۹۹، پشتیبانی از خط لوله باکو-جیهان به موازات پیوستن به پیمان گوآم در ۱۹۹۷ و بیرون رفتن از پیمان امنیت جمعی کشورهای مستقل مشترک المنافع (CIS) در ۱۹۹۹، بستن «پیمان امنیتی ترابوزان»^{۳۰} با گرجستان و ترکیه در ۲۰۰۲ و انجام دادن رزمایش مشترک با ایالات متحده در دریای مازندران در ۲۰۰۲، نشان دهنده سیاستهای غرب‌گرا و ضدروسی باکو است.

در این راستا، آذربایجان همواره از یکپارچگی سرزمینی گرجستان دفاع کرده و با درگیر بودنش در بحران جدایی‌خواهی در ناگورنو-قره‌باغ با هرگونه خیزش قومی و جدایی‌خواهانه در گرجستان مخالف است. درباره اثر بحران اوستیای جنوبی بر آذربایجان باید گفت که «دگرگونیهای گرجستان شرایط پیچیده امنیتی و اقتصادی برای باکو در پی خواهد داشت. رشد اقتصادی آذربایجان به تولید نفت و گاز در دریای مازندران و صدور آن از راه خط لوله باکو-جیهان-تفلیس بستگی دارد؛ خط لوله‌ای که از خاک گرجستان می‌گذرد و از این روی ثباتی درازمدت در گرجستان صدور نفت و گاز را مختل خواهد کرد و اثر مستقیم بر رشد اقتصادی آذربایجان خواهد داشت. همچنین دلسردی پدید آمده از واکنش ضعیف آمریکا و ناتو در برابر روسیه، چه بسا سبب شود که آذربایجان در سیاست خارجی خود از جهت همراهی با واشنگتن و همگرایی با ناتو بازنگری کند (با دست کم احتیاط بیشتری به خرج دهد). با توجه به واکنش سخت روسیه

این کشورها تندتر شد. در این میان بهبود اوضاع داخلی و روند افزایش بهای انرژی مایه اعتماد به نفس رهبران روسیه برای رویارویی سخت‌تر با تحرکات ضدروسی در قفقاز شد. دخالت نظامی گسترده روسیه در اوستیای جنوبی نه تنها نشانه حضور دوباره روسها در حوزه ژئوپلیتیک قفقاز است، بلکه مکانیسمی بازدارنده و هشدار جدی به کشورهای منطقه برای بازنگری در گرایشهای ضدروسی‌شان شمرده می‌شود. در حقیقت، رویارویی نظامی روسیه و گرجستان تنها بخشی از یک رویارویی ژئوپلیتیکی تازه است که ابعاد آن در آینده روشن‌تر و برجسته‌تر خواهد شد.

۲- گرجستان: این کشور با برخورداری از موقع ژئوپلیتیکی و استراتژیک بسیار خوب، تنها کشور قفقاز است که از دریای سیاه به آبهای آزاد دسترسی دارد. مهمترین عامل جهت دهنده به سیاست خارجی گرجستان از هنگام استقلال تا کنون، بحران جدایی‌خواهی بوده که نقشی برجسته در شیوه تعامل یا رویارویی تفلیس با بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی از همگامی با روسیه در دوران شواردناده تا همکاری استراتژیک با غرب در دوران سااکشویلی داشته است. در این سالها، در میان کشورهای منطقه قفقاز، گرجستان تندترین رفتارهای ضدروسی و بیشترین گرایش به ساختارهای یورو-اتلانتیکی را از خود نشان داده و همین، موجب نزدیکی این کشور به ترکیه و آذربایجان از یک سو و دور شدنش از روسیه و ارمنستان شده است. درگیری اخیر که به جدایی کامل دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی از گرجستان انجامیده، افزون بر هزینه‌ای نزدیک به یک میلیارد دلار که برای اقتصاد شکننده گرجستان به بار آورده، سبب از دست رفتن بندر مهم سوخومی، اختلال در انتقال انرژی از خط لوله باکو-تفلیس-جیهان (۵۵ کیلومتر از این خط لوله از اوستیای جنوبی می‌گذرد)، محروم شدن از درآمد شهروندان گرجی که در روسیه کار می‌کنند و نیز آسیب دیدن روند سرمایه‌گذاری خارجی در گرجستان شده است. این جنگ، دور شدن بیشتر گرجستان از روسیه و همگرایی زرفتر این کشور با همیمانان منطقه‌ای مانند آذربایجان و

○ ارمنستان مهمترین همپیمان روسیه در قفقاز به شمار می‌رود و بزرگترین پایگاههای نظامی روسیه در قفقاز، در ارمنستان است. با پیش آمدن بحران در روابط مسکو-تفلیس و برچیده شدن پایگاههای نظامی روسیه در خاک گرجستان، بخش بزرگی از نیروها و تجهیزات روسیه به ارمنستان فرستاده شد. از این رو، ارمنستان همچون مانعی در برابر گسترش سریع ناتو به منطقه قفقاز و ابراز ایستادگی در برابر موج پان‌ترکیسم و اهرم تنظیم روابط با آذربایجان، گرجستان و ترکیه، اهمیت استراتژیک چشمگیر برای ایران و روسیه دارد.

قفقاز را با همبستگی کشورهای ترکی زبان در سایه پان‌ترکیسم پر کند. به تعبیر هانتینگتون «ترکیه که از مکه روی برگردانده بود و به بروکسل هم راهی نداشت از فرصتی که با فروپاشی اتحاد شوروی فراهم شده بود، استفاده کرد و به تاشکندروی آورد».^{۳۳} ترکیه بعنوان عضو ناتو، در راستای سیاستهای پان‌ترکیستی یکی از جدی‌ترین پشتیبانان آذربایجان در برابر ارمنستان است و با توجه به گرایشهای غربی اش، با تفلیس نیز روابطی گسترده دارد که بستن پیمان همکاری دفاعی با گرجستان در ۱۹۹۷ و پیمان ترابوزان نمادهایی از آن است. این سیاستها، ترکیه را از دیدگاه استراتژیک در برابر سیاستهای مسکو و تهران قرار می‌دهد. موضع ترکیه در برابر بحران اوستیای جنوبی، نیز مانند آذربایجان، پشتیبانی از گرجستان بوده است؛ هرچند آنکارا نگرانیهای بسیار از بحرانی شدن اوضاع منطقه و آسیب دیدن روابطش با کشورهای حوزه دریای مازندران بویژه در زمینه انتقال انرژی از راه گرجستان دارد.

در برابر گرجستان، اکنون آذربایجان امکان کمتری در به کارگیری نیروهای نظامی برای بازگرداندن یکپارچگی سرزمینی اش در ناگورنو-قره‌باغ دارد».^{۳۱}

۴- ارمنستان: بعنوان کوچک‌ترین کشور منطقه قفقاز و گرفتار در خشکی (land lock)، کمترین گرایش به پیوستن به ساختارهای یورو-اتلانتیکی را از خود نشان داده است و مهمترین دلیل آن هم کشمکش دیرینه با آذربایجان و همپیمان سنتی اش ترکیه بر سر ناگورنو-قره‌باغ است. با توجه به گرایشهای غربی باکو و آنکارا، جهت‌گیری استراتژیک ایران برای نگهداشت توازن قدرت، همواره به سوی تهران و مسکو بوده است. ارمنستان مهمترین همپیمان روسیه در قفقاز به شمار می‌رود و بزرگترین پایگاههای نظامی روسیه در قفقاز، در ارمنستان است. با پیش آمدن بحران در روابط مسکو-تفلیس و برچیده شدن پایگاههای نظامی روسیه در خاک گرجستان، بخش بزرگی از نیروها و تجهیزات روسیه به ارمنستان فرستاده شد. از این رو، ارمنستان همچون مانعی در برابر گسترش سریع ناتو به منطقه قفقاز و ابراز ایستادگی در برابر موج پان‌ترکیسم و اهرم تنظیم روابط با آذربایجان، گرجستان و ترکیه، اهمیت استراتژیک چشمگیر برای ایران و روسیه دارد.

«تحوّلات گرجستان به دو گونه بر ارمنستان اثر خواهد گذاشت: نخست آنکه، اقتصاد ارمنستان در آینده آسیب‌پذیرتر خواهد شد. امروزه بخش بزرگی از دادوستدهای ارمنستان با دیگر کشورها از راه گرجستان انجام می‌گیرد. ارمنستان در حالت جنگ با آذربایجان به‌سر می‌برد و روابط خوبی با ترکیه، همسایه باختری اش نیز ندارد (هرچند کوششهایی برای از سرگیری روابط دیپلماتیک جریان دارد) دوم اینکه، بحران گرجستان راههای زمینی بازرگانی را به روی ارمنستان می‌بندد و صادرات این کشور از راه دریای سیاه با دشواریهایی روبه‌رو می‌شود. ولی بر سر هم همراهی با روسیه و ایران در سیاست خارجی ارمنستان پابرجا خواهد ماند و چه بسا افزایش نیز بیابد».^{۳۲}

۵- ترکیه: پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آنکارا کوشید خلاً قدرت پدید آمده در آسیای مرکزی و

بیطرفی در برابر بحران اخیر و تلاش برای کاهش دادن دامنه آن می‌تواند بهترین گزینه ممکن باشد. در این راستا، تهران می‌تواند با شناختن این بحران بعنوان موضوع داخلی گرجستان، در راه حل و فصل مسالمت آمیز مسئله (در چارچوب دیپلماسی قفقازی) گامهایی کارساز بردارد. از آنجا که ماهیت روابط در سیاست بین‌الملل نسبی است نه مطلق، بهترین گزینه برای ایران در سطح بین‌المللی برقراری گونه‌ای توازن میان روسیه و غرب در سیاستهای خود برای جلوگیری از افزایش فشار هر یک از آنها بر کشورمان است. همچنین این بحران که دشواریهایی در انتقال انرژی از سیاسی ترین خط لوله نفت جهان یعنی باکو-تفلیس-جیهان پدید آورده، به روشنی نشان می‌دهد که راه ایران امن ترین و مناسب ترین راه برای انتقال نفت و گاز حوزه دریای مازندران به بازارهای جهانی است و ایران می‌تواند با برنامه‌ریزی و سیاستهای سنجیده، از شکاف پدید آمده در حوزه انرژی به خوبی بهره‌برداری کند.

بر سر هم، برآیند جهت‌گیریها و ائتلافهای کنونی را می‌توان در الگوهای چند دید که برای حل بحرانهای سیاسی و امنیتی منطقه قفقاز در این سالها مطرح شده است. «مهمترین الگوهای مطرح شده از سوی بازیگران منطقه‌ای را می‌توان موارد زیر دانست:

- الگوی قفقازی یعنی همکاری امنیتی میان سه کشور قفقاز جنوبی مانند طرح «خانه مشترک قفقاز» شوارنادزه رییس جمهور پیشین گرجستان؛

- الگوی همکاریهای منطقه‌ای فراگیرتر که در آن سه کشور حوزه قفقاز در همکاری امنیتی با کشورهای همسایه قرار می‌گیرند. مانند ایده ۳+۳ ایران برای همکاری سه کشور همسایه قفقاز یعنی ایران، ترکیه و روسیه با سه کشور قفقاز؛

- ایده ۳+۱ روسیه در راستای همکاری امنیتی روسیه با این سه کشور؛

- ایده ۳+۲ ارمنستان برای همکاری روسیه و ایران با سه کشور قفقاز؛

- ایده ۳+۳+۲ آذربایجان برای همکاری میان سه

○ از آنجا که ماهیت روابط در سیاست بین‌الملل نسبی است نه مطلق، بهترین گزینه برای ایران در سطح بین‌المللی برقراری گونه‌ای توازن میان روسیه و غرب در سیاستهای خود برای جلوگیری از افزایش فشار هر یک از آنها بر کشورمان است. همچنین این بحران که دشواریهایی در انتقال انرژی از سیاسی ترین خط لوله نفت جهان یعنی باکو-تفلیس-جیهان پدید آورده، به روشنی نشان می‌دهد که راه ایران امن ترین و مناسب ترین راه برای انتقال نفت و گاز حوزه دریای مازندران به بازارهای جهانی است.

۶- ایران: فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فرصتی فراهم آورد تا پس از ۷۰ سال، میان ایران و ملت‌های منطقه قفقاز ارتباطی دوباره ایجاد شود. ولی برخی متغیرهای سیاسی که پیشتر به آنها اشاره شد، از حضور و نفوذ گسترده ایران در این منطقه جلوگیری کرده است. سردی روابط ایران با غرب و بویژه درگیریهای ایران و آمریکا و نیز اینکه تهران گسترش ناتو به سوی خاور را تهدیدی نسبت به امنیت ملی خود می‌داند، سبب نزدیکی بیشتر آن به مسکو شده است. از سوی دیگر، برخی مواضع و سیاستهای ترکیه و جمهوری آذربایجان در سایه پان ترکیسم به گرایش بیشتر ایران به ارمنستان انجامیده است. به هر رو «روابط نظامی ایران با کشورهای قفقاز جنوبی در مقایسه با روسیه، ناتو، ترکیه و آمریکا چندان نمود و بروزی ندارد و نقش ایران در قفقاز بیشتر سیاسی و اقتصادی بوده است تا نظامی».^{۳۴} بی‌گمان هر گونه بی‌ثباتی در منطقه قفقاز، همچون بحران در اوستیای جنوبی می‌تواند بر امنیت ملی ایران اثر گذارد و در شرایط کنونی باید مایه نگرانی باشد.

حسین جمالی، دکتر علی کریمی، دکتر محمد تقی قزل‌سلفی، دکتر مهدی رهبری و دکتر حسین رفیع تقدیم می‌گردد.

۱. سید حسین سیف‌زاده، اصول روابط بین‌الملل، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۵، صص ۴۲ و ۴۳. برای آگاهی بیشتر از سطوح تحلیل پاتریک مورگان ن.ک به:

Morgan, Patrick, *Theories and Approaches to International Politics*, California: Consensus Publishers, Inc, 1972, pp 3-12.

۲. سیف‌زاده؛ همان، صص ۳۳۳ و ۳۴۳.

۳. نباید پنداشت که سطح تحلیل فردی تنها در جوامع اقتدارگرا و غیردموکراتیک کارایی دارد. پروفیسور رابرت جرویس در بخشی از مقاله «بازسازی یک جهان تک قطبی» به واکاوی پیشینه خانوادگی و مذهبی جرج بوش رییس جمهوری آمریکا می‌پردازد و به زیبایی نشان می‌دهد که چگونه باور تحول فردی در شخص بوش (پس از دواج با لورا و تغییر مسیر زندگی خانوادگی وی) پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ با «برنامه تحول گرایانه» (Transformational Program) نوحافظه کاران پیوند می‌خورد و به یک باور ژرف در شخص رییس جمهوری برای ایجاد دگرگونی در زندگی دیگر ملت‌ها از جمله در چارچوب طرح «خاورمیانه بزرگ» تبدیل می‌شود. برای آگاهی بیشتر ن.ک به:

Robert Jervis, "The Remaking of Unipolar World", *Washington Quarterly*, summer 2005, pp. 7-16.

۴. سید سعید علوی نائینی، «تبارشناسی حاکمان امروز روسیه؛ جاسوسان سیاستمدار»، همشهری دیپلماتیک، ش ۱۸، (نیمه مهر ۱۳۸۶)، صص ۳۵.

برای آگاهی بیشتر از مبانی فکری رهبران کنونی روسیه ن.ک به: Sarah E. Mendelson and Theodore P. Gerber, "Us and Them: Anti-American views of the Putin Generation", *Washington Quarterly*, spring 2008, pp 131-150.

همچنین برای آشنایی با ماهیت و نقش «سیلوویکی‌ها» در ساختار قدرت روسیه ن.ک به:

Ian Brammer and Samuel Charap, "The Siloviki in Putin's Russia: Who they are and what They want", *Washington Quarterly*, winter 2007, pp 83-92.

۵. پاسخ خانم دکتر شیرین آکینر به ایمیل نگارنده، (۲ اکتبر ۲۰۰۸)

۶. سیف‌زاده، همان، صص ۳۰۲.

۷. سید عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست

کشور قفقاز با سه کشور همسایه و همچنین اروپا و آمریکا^{۳۵}

تاکنون هیچ یک از این الگوها نتوانسته است پاسخگوی دگرگونیهای پیچیده در منطقه قفقاز باشد و علت آن هم نادیده انگاشته شدن بازیگران کارساز منطقه‌ای مانند ایران در الگوی ۳+۱ (روسیه) یا کشیده شدن پای بازیگران فرامنطقه‌ای در الگوی ۳+۳+۲ (آذربایجان) و مهمتر از همه، اختلافها و بدفهمی‌های موجود است. «به صورت فشرده ریشه‌ها و عوامل مؤثر در ایجاد نامنی در قفقاز جنوبی را می‌توان مناقشات قومی، ژئواستراتژیک بودن منطقه (وجود ذخایر عظیم انرژی دریای خزر)، اختلافات ارضی و مرزی (ترسیم نشدن مرزها بر اساس واقعیت‌های فرهنگی و قومی در دوران شوروی)، ذهنیت منفی تاریخی قومیت‌های قفقاز نسبت به یکدیگر (گرچه نسبت به روس‌ها و آذری‌ها نسبت به ارمنی‌ها)، درخواست از اتحادیه‌های نظامی برای حضور در منطقه و ورود به بلوک‌بندی‌های نظامی، مداخلات بیگانگان و تبلیغات پان‌ترکیستی از سوی ترکیه و پان‌آذریستی از سوی آذربایجان دانست»^{۳۶}.

در سطح تحلیل منطقه‌ای می‌توان به پاگرفتن الگویی از ائتلافها اشاره کرد که با توجه به روندهای پیش‌رو، در آینده شفافیت بیشتری خواهد یافت. در این چارچوب، در سطح جمهوری‌های پیشین اتحاد جماهیر شوروی شاهد رویارویی پیمان «گوام» با مشارکت آذربایجان، گرجستان، اوکراین، مولداوی و ازبکستان (با گرایشهای غربی و ضدروسی) در برابر پیمان امنیت جمعی با مشارکت ارمنستان، روسیه، بلاروس، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان خواهیم بود. همچنین در تعامل با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز محور مسکو-ایروان-تهران در برابر محور باکو-تفلیس-آنکارا-واشنگتن شکل می‌گیرد.

(دنباله دارد)

پانویس:

* این نوشتار به پاس سه سال دانش‌پژوهی به استادان ارجمند علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه مازندران، آقایان دکتر

جنوبی و آبخازیا و متهم کردن روسیه به پشتیبانی از جدایی خواهان، از آن جمله بود. گامساکوردیارا باید پایه گذار سیاست دوری از روسیه در گرجستان پس از استقلال دانست. او گذشته از رویکردهای ضد روسی در سیاست خارجی، در عرصه داخلی به دیکتاتوری متهم شد و در ۱۹۹۳ در پی شورشهای داخلی، به چچنستان گریخت و نزد ژنرال جوهر دودایف، رهبر آن هنگام چچن پناه گرفت و در همان جا نیز درگذشت.

۱۷. حسن عسگری، «احیای تمامیت ارضی گرجستان: واقعیت یا رویا؛ سناریوهای محتمل»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۴۸، (زمستان ۱۳۸۳)، ص ۵۹.

۱۸. همان، ص ۶۱.

۱۹. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴، صص ۹۹ و ۱۰۲.

۲۰. ساموئل پی. هانتینگتون، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمد علی حمیدرفیعی، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۷۸، ص ۲۰۰.

۲۱. مارتین اینس، گفت‌وگوهایی با مانوئل کاستلز، ترجمه حسن چاوشیان و لیلا جوافشانی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۲.

۲۲. محمدرضا تاجیک، «جهانی شدن و هویت»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ش ۳ (تابستان ۱۳۸۱)، ص ۸۷.

۲۳. مارك پلاتنر و الکساندر اسمولار، جهانی شدن، قدرت، و دموکراسی، ترجمه سیرئی فیضی و احمد رشیدی، (مقاله جهانی شدن و تجزیه از ژان ماری گنو و رابرت کیگان)، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۳، ص ۶۶.

۲۴. حمید احمدی، «جهانی شدن: هویت قومی یا هویت ملی؟»، مطالعات ملی، س ۳، ش ۱۱، بهار ۱۳۸۱، ص ۳۱.

۲۵. قوام، همان، ص ۳۱۰.

۲۶. جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (Commonwealth of Independent States) در پی پیمان ۸ دسامبر ۱۹۹۱ میان روسای جمهوری روسیه، بلاروس و اوکراین در ویسکولیلخ در بلاروس پا گرفت. در ۲۱ دسامبر همان سال در آلماتی (قزاقستان) سران یازده کشور آذربایجان، ارمنستان، بلاروس، قزاقستان، قرقیزستان، مولداوی، روسیه، تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان و اوکراین پروتکلی در تأیید

بین‌الملل، تهران، سمت، تابستان ۱۳۸۵ ص ۲۷۳.

۸. داود کیانی، «پوتین و ساختار سیاسی روسیه»، مطالعات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز (ایراس)، س ۱، ش ۱ (پاییز ۱۳۸۵)، ص ۹۶.

برای آگاهی بیشتر از دگرگونیهای ساختار سیاسی فدراسیون روسیه نیز ن. ک به:

محسن فغانی، «تغییر ساختار هیأت دولت روسیه؛ تلاش جهت کاهش بوروکراسی یا افزایش قدرت پوتین»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۴۵ (بهار ۱۳۸۳)، صص ۱۹۷-۲۱۲.

۹. سیف‌زاده، همان، ص ۴۴.

برای آگاهی از دیدگاههای «ولفرام هانریدر» در زمینه سیاست خارجی ن. ک به:

Wolfram F. Hanrider, "Compability and Consensus", *American Political Science Review*, December 1967, pp. 77-82.

10. Paul Rogers, "Russia and Iran: crisis of the west, rise of the rest", IN: *Open democracy news analysis*, 2008/8/24

(<http://www.opendemocracy.net>), p.1.

۱۱. برای آگاهی بیشتر از جهت‌گیریهای سیاست خارجی روسیه پس از جنگ سرد ن. ک به:

افشین زرگر، «تعارض هویتی در روسیه و تأثیر آن بر سیاست خارجی این کشور»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۵۰ (تابستان ۱۳۸۴).

۱۲. ولی کوزه‌گر کالجی، «چالش استقرار سیستم دفاع ضد موشکی در شرق اروپا؛ موازنه شکننده»، همشهری دیپلماتیک، س ۲ ش ۱۳ (نیمه اردیبهشت ۱۳۸۶)، ص ۵۲.

۱۳. بهرام امیر احمدیان، جغرافیای کامل قفقاز، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۱، ص ۳۷۶.

۱۴. احمد کاظمی، «عوامل ناامنی در قفقاز بر اساس مدل هاگت»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۳۶ (زمستان ۱۳۸۰)، ص ۱۱۳.

۱۵. همان، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۱۶. زویاد گامساکوردیا، استاد شرق‌شناسی و مبارز پیشین ضد کمونیست، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در مه ۱۹۹۱ بعنوان نخستین رییس جمهوری گرجستان برگزیده شد و سیاستهای بسیار تنیدی در برابر مسکو در پیش گرفت که رد عضویت گرجستان در CIS، لغو خودمختاری مناطق اوستیای

است.

۳۰. پیمان ترابوزان يك پیمان مهم امنیتی و نظامی سه جانبه است که در ۲۰۰۱ در ترابوزان ترکیه در کرانه دریای سیاه به امضای حیدرعلی اف، ادوارد شوار دنازده و احمد نجدت سزر، رؤسای جمهوری آذربایجان، گرجستان و ترکیه رسید. این پیمان پس از رویدادهای یازده سپتامبر ۲۰۰۱ با پشتیبانی واشنگتن برای پوشش دادن منطقه قفقاز از دید امنیتی شکل گرفت و هر چند هدف از برپایی آن مبارزه مشترک با تروریسم و جرایم سازمان یافته اعلام شده، اما این پیمان نیز مانند پیمان گوم برای جلوگیری از گسترش نفوذ روسیه و نیز ایران در منطقه قفقاز پا گرفته است.

31. Blanka Hancilova and Magdalen Frichova, "Russia's Invasion of Georgia: Bleak Prospects for the Sought Caucasus", Central Asia- Caucasus Institute, ([http:// WWW.cacianalyst.org/? q=node/ 4918](http://WWW.cacianalyst.org/?q=node/4918)) 8/20/2008. p.2

32. op. cit, p3.

۳۳. هانتینگتون، همان، ص ۲۳۳.

۳۴. ابراهیم مشفق فر، «تحولات نظامی قفقاز جنوبی و نقش قدرت های منطقه ای و فر منطقه ای»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۴۶، (تابستان ۱۳۸۳)، ص ۶۵.

۳۵. محمود واعظی، «عوامل بی ثباتی در قفقاز و رویکردهای امنیتی»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۴۴، (زمستان ۱۳۸۲)، ص ۲۸.

۳۶. احمد کاظمی، امنیتی در قفقاز جنوبی، تهران، ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴، صص ۴۹-۸۲.

آن امضا کردند. در دسامبر ۱۹۹۳ گرجستان نیز به این کشورها پیوست. این جامعه در حقیقت در راستای سیاستهای مسکو برای نگهداری مناطق جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی در راه سیاستهای کرملین، حفظ و تداوم سلطه سنتی و تأمین امنیت مناطق پیرامونی و جلوگیری از نفوذ قدرتهای منطقه ای و فر منطقه ای شکل گرفت؛ هر چند در سالهای گذشته دچار واگرایی هایی شده است.

۲۷. حسن عسگری، همان، ص ۵۹.

۲۸. در راستای سیاستهای امنیتی روسیه در شرایط پس از جنگ سرد، پیمان امنیت جمعی در ۱۹۹۲ به امضای دولتهای عضو جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع (CIS) رسید. با توجه به واگراییهای پدید آمده در کشورهای CIS و بیرون رفتن کشورهایی مانند آذربایجان، گرجستان و... امروزه تنها روسیه، بلاروس، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ارمنستان عضو پیمان امنیت جمعی هستند. این پیمان در نشست دوشنبه در ۱۳۸۱ «سازمان پیمان امنیت جمعی» نامیده شد.

۲۹. پیمان «گوم» به ابتکار لئونید کوچما (Leonid Kuchma) رییس جمهوری اوکراین در ماههای پایانی ۱۹۹۷ با حضور کشورهای گرجستان، اوکراین، آذربایجان و مولداوی با هدف گسترش همکاریهای اقتصادی اعضا و تأمین امنیت خطوط نفتی پا گرفت. این پیمان رفته رفته جنبه امنیتی به خود گرفت و با بیرون رفتن آذربایجان و گرجستان از پیمان امنیت جمعی و عضویت از یکستان (با کناره گیری آن کشور از پیمان امنیت جمعی و همکاری گسترده آن با ناتو)، پیمان گوم به «باشگاه ناراضیان» روسیه و جامعه کشورهای مشترک المنافع تبدیل شده